در محکومیّت همجنس گرایی

همجنس گرایی و ادیان

گاه و بیگاه در روزنامه‌ها می‌خوانیم که در غرب «همجنس گرایی» رواج یافته و نزدیک است که شکل قانونی به خود گیرد (یا در برخی کشورها این امر رخ داده است). از این زشت‌تر گفته می‌شود که گاهی فلان کشیش! پای به میدان نهاده و دو مرد (یا دو زن) را به عقد ازدواج یکدیگر درآورده است و اجازه می‌دهد که آن دو با یکدیگر روابط نامشروع! داشته باشند و در عین حال، جناب کشیش خود را نمایندهٔ **عیسای پاک** عليه‌السلام و مفسّر کتاب مقدّس معرفی می‌کند.

این روحانی‌نمایان بی‌آزرم، گویی ماجرای **«قوم لوط»** را در کتاب مقدّس خود نخوانده‌اند و از سرانجام شهرهای آنان به ویژه **سدوم** و **عموره**، آگاهی ندارند و نمی‌دانند که به گزارش تورات:**«خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد و آتش از آسمان باراند»** (کتاب پیدایش، باب ۲۴:۶).

آیا این واعظان قرن! ندیده‌اند که کتاب مقدّس می‌گوید: **«ازدختران اسرائیل، فاحشه‌ای نباشد و از پسران اسرائیل لواط کننده‌ای نباشد»** (کتاب پیدایش، باب ۲۲: ۱۷).

آیا آنها خبر ندارند که کتاب مقدّسشان از نابود ساختن لواط کاران و ویرانی خانهٔ آنان بوسیلهٔ پادشاهان یهود با تأیید و تجلیل یاد می‌کند؟ (کتاب اول پادشاهان، باب ۲۲:۴۶ و دوم پادشاهان، باب ۲۳:۷). کتاب مقدّس می‌نویسد:

«از این سبب، خدا ایشان را به هوسهای خبیث واگذارد به طوریکه زنانشان، عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند و همچنین مردان، استعمال طبیعی زنان را ترک

کرده و از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده عقوبتی سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند.»(رسالهٔ پولس به رومیان باب ۱: ۲۶ تا ۲۸).

تأسف‌آورتر از فتوی و کار این قبیل کشیشان، این است که امر بر برخی **ایرانیان** ظاهراً مسلمان مشتبه شده و اخیراً در آمریکا و در جوامع علمی، درصدد توجیه و بی‌عیب شماری «**همجنس گرایی**» برآمده‌اند و در این باره سخنرانی می‌کنند و جزوه می‌نویسند! این افراد در آن محیط که متأسفانه آمادهٔ پذیرش این انحراف شده است، به مخاطبان جوان و ایرانی خود چنین تلقین می‌کنند که هیچ دلیل عقلی و نقلی بر زشتی عمل همجنس‌گرایانه وجود ندارد (و معلوم است که این نظریه در آنجا چه ثمره‌ای ببار می‌آورد!) با آنکه ایرانی اصیل و حق‌پرست، نه تنها پس از اسلام، بلکه پیش از اسلام نیز همواره چنین اعمالی را به لحاظ عقلی زشت و غیر طبیعی می‌دانسته و بنا بر آموزشهای دینی، به شدّت ممنوع شمرده است. چنانکه در کتاب **وندیداد** که بخشی از اوستا به شمار می‌آید و احکام و قوانین آئین زرتشت را بازگو می‌نماید، آمده است که زرتشت اسپنتمان از اهورامزدا پرسید:

«ای دادار گیتی... اگر مردی با مرد دیگر لواط کند، سزای او چیست؟ اهورامزدا پاسخ داد: هشتصد ضربه شلّاق با شلّاق اسبرانی و هشتصد ضربه شلّاق با شلّاق فرمانبرداری (چَرمی)» (وندیداد، با ترجمه و توضیح آقای‌هاشم رضی، ج۲، ص ۸۷۳).

همچنین در «وندیداد» آمده است:

«اهورامزدا گفت: ای زرتشت اسپنتمان، لواط دهنده و لواط کننده هر کدام دیو است و دیوپرست است و با دیوها یار و همنشین است» (وندیداد/ ج۲، ص ۸۷۴).

امّا قرآن کریم (که ظاهراً سخنران ایرانی ادّعا نموده: از کنار موضوع لواط، با نرمی گذشته است!) لواط کاران را **ظالمین** (هود: ۸۳)، **مجرمین** (اعراف: ۸۴)، **فاسقین** (انبیاء: ۷۴)، **جاهلین** (نمل: ۵۵) و **مفسدین** (عنکبوت:۳۰) خوانده است و عمل آنها را **فاحشه** یعنی «زشتکاری» شمرده (اعراف:۸۰) و کاری **خبیث** (انبیاء:۷۴) معرفی کرده است. شگفت از مسلمانی که گمان کند قرآن عظیم از کنار این موضوع با نرمی گذر نموده است! به قرار مسموع ادّعا شده است که: چون قوم لوط به روایت قرآن، برای تجاوز جنسی به خانهٔ پیامبرشان هجوم برده بودند، قرآن کار آنان را زشت و قبیح شمرده و گرنه، نفس عمل از دیدگاه قرآن، چندان مذموم نیست!

در صورتی که قرآن مجید، صرفنظر از هجوم مزبور، با فعل ماضی استمراری از کار مستمر قوم لوط یاد می‌کند و آن را عملی خبیث می‌شمرد و می‌فرماید:

﴿كَانَت تَّعْمَلُ ٱلْخَبَـٰٓئِثَ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ فَـٰسِقِينَ ﴾ (انبیاء: ۷۴)

یعنی: «آنان در گذشته نیز بدان اعمال خبیث می‌پرداختند و گروهی بدکار و فاسق بودند».

قرآن مخصوصاً عمل زشت آنها را برخلاف سنّت طبیعی و مولود جهالت می‌داند و از قول پیامبر قوم لوط به آنان می‌فرماید:

﴿ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴾(نمل/۵۴ و ۵۵)

یعنی: «آیا دیده (و دانسته) به کار زشت روی می‌کنید؟! آیا شما از روی شهوت به جای زنان به جانب مردان می‌آیید؟ حقاً شما گروهی هستید که رفتاری جاهلانه دارید».

آری قوم لوط پیش از آنکه به خانهٔ پیامبر خود هجوم برند، به آن عمل ناشایست می‌پرداختند و قرآن کریم هم مکرر از این امر حکایت می‌کند و در ضمن آیات مربوط به آنان، باز می‌فرماید:

﴿ وَمِن قَبْلُ كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ۚ ﴾ (هود/۷۸)

یعنی: «آنها پیش از آن هم بدان اعمال ناپسند می‌پرداختند».

بنابراین زشتی عمل ایشان از دیدگاه قرآن، به حادثهٔ مزبور، محدود نبوده است.

اساساً همهٔ ادیان (چه سامی و چه آریایی) در قبح و حرمت همجنس‌گرایی میان مردان یا زنان، اتفاق دارند و کسی نمی‌تواند این امر مسلّم را انکار کند.

همجنس گرایی از دیدگاه فلاسفهٔ قدیم

روی سخن ما در اینجا با جزوه‌ای است که اخیراً تحت عنوان **«اقلیت‌های جنسی»** منتشر شده[1] و نویسنده در صدد برآمده است تا دلایل برخی از فیلسوفان را در زشتی و ممنوعیت همجنس‌گرایی نقض کند. ابتدا به رأی دو تن از فیلسوفان قدیم- **افلاطون** و **ارسطو**- اشاره نموده و سپس نظر برخی از فلاسفهٔ جدید غرب را آورده و رد کرده است. وی چنین می‌نویسد:

[افلاطون در کتاب قوانین در مقام نقد رفتارهای همجنس‌گرایانه، این رفتارها را **«غیرطبیعی»** می‌خواند و مقصود او از این جمله این است که این نوع رفتارها را حتی در میان حیوانات هم نمی‌توان مشاهده کرد]. (جزوه مزبور، ص ۴).

سپس در نقد نظر افلاطون می‌نویسد:

[اولاً این استدلال مبتنی بر ادّعایی نادرست است. یعنی پیش فرض آن این است که رفتارهای همجنس‌گرایانه در میان حیوانات، یافت نمی‌شوند. اما ظاهراً پژوهشهای علمی نشان می‌دهد که در میان حیوانات از جمله پستانداران رده‌های تکاملی بالا- نظیر شامپانزه- هم رفتارها و روابطی مشاهده می‌شود که کاملاً با توصیف رفتارهای همجنس‌گرایانه، همخوان است] (جزوه مزبور، ص ۷).

شگفتا که نویسنده، عمل طبیعی میلیاردها حیوان و دوری آنها از همجنس‌گرایی را در نظر نگرفته و کار چند میمون را ملاک طبیعی بودن می‌شمرد! در صورتی که اولاً هیچ آماری عمل لواط را به طور کامل برای شامپانزه‌ها ضبط نکرده است بلکه شاید برخی مشاهدات حاکی از آن

۱- این جزوه به امضای «آرش نراقی» در کالیفرنیا- سانتاباربارا- به تحریر درآمده و در «سایت» آقای نراقی منعکس شده است.

بوده که گاهی دو تن از آنان عاشقانه به یکدیگر چسبیده‌اند و کسی از احساسات درونی آن چند شامپانزه خبر ندارد و نمی‌داند که قصد آنها چه بوده است؟ ثانیاً معلوم نیست که آنها بیمار شده و قدرت تشخیص خود را (دربارهٔ نر و ماده) از دست داده بودند یا نه؟ ثالثاً معلوم نیست که این انحراف از طبیعت، بر اثر محرومیت جنسی پدید آمده است یا نه؟ رابعاً اگر چند انسان یا چند شامپانزه مثلاً به جای غذای طبیعی، از «گچ دیوار» تغذیه کنند، آیا ما حق داریم که گچ خوردن را غذای طبیعی انسان یا شامپانزه به شمار آوریم؟ خامساً آیا زهدان (یعنی رحِم حیوانات ماده) برای رابطهٔ جنسی آنان ساخته شده یا محل دفع فضولات آنان، برای این کار تعبیه گشته است؟ داوری با خردمندان است.

ایراد دوم نویسنده بر افلاطون این است که می‌نویسد:

[به هیچ وجه معلوم نیست که چرا رفتارهای حیوانات می‌تواند و می‌باید الگوی رفتارهای انسانی و مبنای داوریهای اخلاقی دربارهٔ آن رفتارها باشد. به نظر می‌رسد که وجود یا عدم وجود رفتارهای خاص در میان حیوانات هیچ ربطی به منزلت و ارزش اخلاقی آن رفتار در قلمرو انسانی نداشته باشد. برای مثال در قلمرو انسانی بسیار رفتارهای اخلاقاً ستوده وجود دارد که هیچ مشابهتی در قلمرو حیوانی ندارد. مانند «عدالت»، «شفقت بر افتادگان»، «کرم» و نظایر آنها که در عالم حیوانات یافت نمی‌شود، اما این امر به هیچ وجه از ارزش اخلاقی والای آنها نمی‌کاهد. از سوی دیگر، بسیاری رفتارها در قلمرو حیوانی یافت می‌شود که در قلمرو انسانی اخلاقاً نکوهیده است. رفتارهایی مانند «درنده‌خویی» و «مناسبات جنسی با محارم» و غیره] (جزوه مربوط ص ۷).

بر همه روشن است که افلاطون چون حکمی یگانه دربارهٔ انسان و حیوان صادر نموده بر «**طبیعت واحدی**» در آنها نگریسته یعنی «**وجه مشترک**» میان انسان و حیوان را که «**غریزه جنسی**» باشد در نظر گرفته است نه آنکه اختلافات آنان را ملاک قرار داده باشد. **افلاطون** می‌نویسد: پرندگان نر، به حکم غریزهٔ جنسی، به سوی پرندگان ماده می‌روند. مرد و زن شهر ما (مدینهٔ فاضلهٔ افلاطونی) که چون پرندگان از غریزهٔ جنسی برخوردارند، نباید از دو مرغک کمتر باشند و کاری غیر طبیعی بکنند. نویسندهٔ جزوه، در پاسخ به افلاطون «**وجوه افتراق**» میان انسان و حیوان را مطرح ساخته است و کار او بدان می‌ماند که مثلاً ما ببینیم مردی به جای آنکه کودک شیرخوار خود را به همسرش- برای شیر دادن- بسپارد، او را به پستان خود افکنده است! و بدو اعتراض نموده بگوییم: حتی سگ‌ها هم راه شیر دادن به توله‌های خود را می‌دانند، تو مگر از آنها کمتری؟ و آن مرد به ما پاسخ دهد: سگ پارس می‌کند و من پارس نمی‌کنم! به علاوه سگ نمی‌تواند بنویسد ولی من از این فضیلت بهره‌مندم. پس من، با سگ قابل مقایسه نیستم و لذا حق دارم که کودک خود را به پستانم افکنم! آیا دلیل این مرد، به نظر خردمندان درست است؟!

مبنای افلاطون این است که غریزهٔ طبیعی، اشتباه نمی‌کند ولی سلیقهٔ آدمی گاهی به خطا می‌افتد و باید اصلاح شود مانند مادرانی که برخلاف عاطفهٔ مادری، کودکان خود را رها می‌کنند و

در پی هوسرانی می‌روند، در صورتی که حیوانات به پرستاری و حمایت از بچه‌های خود می‌پردازند. در اینجا می‌توان به قصد اصلاح عمل، به آن مادر هوسباز گفت: مگر تو از گربه و مرغ کمتری؟! علت این انحراف هم آن است که به آدمی، آزادی و اختیارات وسیعی داده شده که حیوانات فاقد آن هستند ولی همین آزادی گاهی موجب سقوط وی می‌شود و آدمیان از قوانین فطری درمی‌گذرند چنانکه «حب نفس و صیانت از آن» در انسان و حیوان، یک قانون خداداد و فطری است ولی انسانها گاهی به «خودکشی» دست می‌زنند و یا عمداً خطر را از خود دفع نمی‌کنند و البته کارشان عقلاً مذموم و شرعاً ممنوع شمرده می‌شود. آری این مبنا است که به افلاطون اجازه می‌دهد تا میان عمل منحرفانهٔ آدمی و غریزهٔ مشترک انسان و حیوان مقایسه کند و بگوید: نر و ماده در طبیعت برای یکدیگر ساخته شده‌اند و مردی که به جای زن، به سراغ مرد دیگری می‌رود از اختیارات خود به شکل بدی بهره می‌گیرد و باید عمل وی اصلاح شود.

مبنای مزبور در قرآن کریم هم مطرح شده است و می‌فرماید:

﴿ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوٓا۟ إِلَيْهَا ﴾ (روم:۲۱)

یعنی:«خداوند برای شما از نوع خودتان جفت‌هایی آفریده تا بدانها آرامش گیرید.» باز می‌فرماید:

﴿ أَتَأْتُونَ ٱلذُّكْرَانَ مِنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٥﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴾ (شعراء:۱۶۵ و ۱۶۶)

یعنی: «آیا از میان جهانیان به سوی مردان می‌روید و جفت‌هایی را که خدای شما برایتان آفریده وامی‌گذارید؟!»

نویسندهٔ جزوه، پس از افلاطون به **ارسطو** می‌پردازد و **توماس اکویناس** و **کانت** (از فلاسفهٔ مهمّ غرب) را با ارسطو در این باره، همرأی معرفی می‌نماید، می‌نویسد این فلاسفه گویند که:

[تمام اندامهای بدن ما غایت، نقش، یا کارکرد ویژه‌ای دارند که اصولاً برای انجام آن طراحی شده‌اند. اگر اندامی در خدمت «**غایت**» خود باشد و نقش اصلی خود را ایفا کند، در وضعیت طبیعی است و اگر بر خلاف آن نقش یا غایت به کار گرفته شود در وضعیت «غیر طبیعی» است. از سوی دیگر، رابطهٔ مهمی میان «طبیعی» و «خوب اخلاقی» از یک سو و «غیر طبیعی» و «بداخلاقی» از سوی دیگر وجود دارد] (جزوهٔ مزبور ص ۸).

سپس می‌نویسد این فیلسوفان، غایت اصلی از اندامهای جنسی را «**تولید مثل**» می‌دانند که هیچ اندام دیگری در بدن ما نمی‌تواند چنین نقشی را ایفا کند و لاجرم همجنس‌گرایی را غیر طبیعی می‌شمرند که به تولید مثل نمی‌انجامد و از اینجا به غیر اخلاقی بودن همنجس‌گرایی نیز می‌رسند. آنگاه دو ایراد برایشان وارد می‌نماید.

یکی آنکه می‌نویسد:

[آیا این ادّعا بدان معناست که هر کدام از اعضاء فقط یک کارکرد صحیح و در خور دارد؟ نقش یا کارکرد اصلی چشم، دیدن است اما اگر کسی از چشم خود برای دلبری از محبوب، استفاده کرد کاری خلاف غایت طبیعی چشم انجام داده است؟ نقش یا کارکرد اصلی خوردن، تأمین نیازهای غذایی بدن است اما اگر شما دوستی را برای یک گفتگوی دوستانه به شام دعوت کردید و غذا خوردن را صرفاً بهانه‌ای برای آن مصاحبت دلپذیر قرار دادید، کاری خلاف طبیعت انجام داده‌اید؟ به نظر می‌رسد که اندامهای ما نقش‌ها و کارکردهای چند گانه دارند. به علاوه اگر بپذیریم که تنها غایت یا کار اندامهای جنسی، تولید مثل است در آن صورت، فقط رفتارهای همجنس‌گرایانه را تحریم و تقبیح نکرده‌ایم بلکه بر آن مبنا تمام مناسبات جنسی غیر همجنس‌گرایانه را هم که به مقصد تولید مثل انجام نمی‌شود یا به تولید مثل نمی‌انجامد، غیر طبیعی و خلاف اخلاق دانسته‌ایم] (جزوه مزبور، ص ۱۱).

البته اگر کسی بر سخن فیلسوفان به گونه‌ای سطحی بنگرد، با همین اشکالات روبرو می‌شود که نویسنده جزوه آورده است، اما به طور قطع ارسطو و توماس اکویناس و أمانوئل کانت می‌دانستند که اقلیت محدودی از افراد بشر «عقیم» هستند و فرزند نمی‌آورند در حالی که اندامهای جنسی در ایشان نیز آفریده شده است و از این رو ممکن نیست که ادعا نموده باشند این اندامها «فقط» برای «تولید مثل» آفریده شده‌اند بلکه ایشان مهمترین و اصلی‌ترین کارکرد اندامهای مزبور را «تولید مثل» معرفی نموده‌اند که فیلسوفان معمولاً به **«اصل»** و **«قاعده»** در طبیعت و جامعه نظر دارند و احکام آن را بیان می‌نمایند، بدون آنکه **«استثناء»** را انکار کنند. جای تردید نیست که اندامهای جنسی علاوه بر تولید مثل برای امور دیگری و از جمله **«کسب لذت»** نیز آفریده شده‌اند ولی سئوال اساسی این است: که اندامهای جنسی برای لذت بردن از چه چیزی و چه کسی آفریده شده‌اند؟ آیا این اندامها در آدمی ساخته شده‌اند تا انسان به هر صورت از آنها متمتّع گردد و مثلاً از گاو و شتر و خوک بهرهٔ جنسی گیرد؟ یا در برابر اندامهای جنسی مرد، اندامهای جنسی زن آفریده شده تا هم به تولید مثل پردازند و هم به لذت و آرامش نایل آیند؟ کدام تدبیر در طبیعت، به کار رفته و کدام غایت، تقدیر شده است؟ رأی شرایع الهی و فیلسوفان بزرگ بشر با نظر دوّم موافقت دارد اما همجنس‌گرایان که اقلیّت ناچیزی در جهان شمرده می‌شوند، به رأی دیگر روی آورده‌اند. آنان در پی **«نفسِ لذت»** برآمده‌اند، بدون آنکه بیاندیشند در طبیعت مقرر شده که آدمی از قوای جنسی خود چگونه و از چه طریقی لذّت ببرد؟ عمل ایشان به کسانی می‌ماند که به لذّت بردن از غذاهای طبیعی و مطبوع بشر اکتفا نمی‌کنند و برای تلذّذ **«موادّ مخدّر»** را می‌بلعند! آیا عمل این گروه، صحیح و منطقی است و با طبیعت سالم بشر موافقت دارد؟

آدمی بارها آزموده است که هرگاه با طبیعت و فطرت خود بـه مخالفت برخیزد، دچار زیان و خسارت می‌شود.

ایراد دوّم نویسنده به فیلسوفان مزبور این است که می‌نویسد:

[از گزاره‌های توصیفی یعنی گزاره‌های مشتمل بر «است» منطقاً نمی‌توان گزاره‌هـای تجـویزی یعنی گزاره‌های مشتمل بر «باید» یا «نباید» را نتیجه گرفت] (جزوه مزبور ص ۱۴).

مقصود نویسنده این است که: هر چند همجنس‌گرایی، کاری برخلاف طبیعت انسانی باشد ولـی نمی‌توان از امری که مخالف نهاد انسانی است نتیجه گرفت که پس «**باید**» از آن دوری گزید!

در پاسخ نویسنده می‌گوییم که: **اولاً** خود ایشان در طیّ چند صفحه از جـزوهٔ خـویش پافـشاری نموده‌اند که همجنس‌گرایی برخلاف طبیعت انسان نیست از این رو **نباید** آن را منع نمود. پس اگر از «**نیست**» به «**نباید**» می‌توان رسید از «**هست**» هم به «**باید**» می‌توان نایل آمد!

ثانیاً: دلالت‌ها، اقسام گوناگونی دارند. در دلالت تکوینی، می‌توان از «**توصیف**»، پیامِ «تجـویز» را دریافت. مثلاً همین که آفریدگار از یک سو در وجود انسان احساس گرسنگی و تشنگی نهاده و از سوی دیگر، آب و غذاهای طبیعی را در اختیار وی گذاشته است، به زبان تکوینی بدانها اجازه داده که از آب و غذا بهره‌مند شوند. به قول مولوی:

خواجه چون بیلی به دست بنده داد   **بی‌زبان معلوم شد او را مراد!**

آری، از کتاب طبیعت می‌توان فرمانهای پروردگار جهان را تا اندازه‌ای دریافت.

ثالثاً گزاره‌های «توصیفی» با «**واسطه**» مـی‌تواننـد بـه گـزاره‌هـای «تجـویزی» بپیوندنـد یـا «است‌ها» به «بایدها» برسند. یعنی می‌توان گفت: «همجنس‌گرایی، انحـراف از طبیعـت انـسانی **است** و هر انحرافی از طبیعت برخلاف سلامت نفس است، خردمند از عدم سلامت نفـس دوری می‌گزیند، پس خردمند از همجنس‌گرایی **باید** دوری کند.» اگر کسی در کبرای کلی ایـن قیـاس، یعنی:«هر انحرافی از طبیعت، برخلاف سلامت نفس است» مناقـشه کنـد، از او مـی‌خـواهیم تـا تفاوت میان انسان «سالم» و «ناسالم» را بیـان نمایـد و بگویـد کـه معیـار آن چیـست؟ آیـا جـز «**طبیعت غالب**» میزان و ملاکی دراین زمینه وجود دارد؟ [مثل آنکه حالـت تـب یـا ضـعف را بـا حرارت ۳۷ درجه در بدن انسان می‌سنجند].

امّا اینکه نویسندهٔ جزوه می‌گوید: «اگر همجنس‌گرایی، برخلاف سلامت نفس باشـد آیـا مـی‌تـوان کسی را به خاطر آنکه در تب می‌سوزد و هذیان می‌گوید، اخلاقاً نکوهش کرد؟» (جزوهٔ مزبور، ص ۳).

پاسخ آن است که: آری چنین کسی را از دو جهت نکوهش باید نمود. اول آنکـه: چـرا «**مقـدّمات بیماری**» را برای خود فراهم ساخته و به تب و هذیان در افتاده است؟ و دوم آنکه چـرا در **اندیـشهٔ معالجه** خود برنمی‌آید و با بیماری مبارزه نمی‌کند؟ چون بیماری به هر حال یک امر عارضی است نه ذاتی و اصلی. و البته عدم سلامت نفس هم، بیشتر نقصان اخلاقی و روانی است تا عضوی و بدنی.

همجنس‌گرایی و فلاسفهٔ جدید

نویسندهٔ جزوه پس از فراغت در مجادله با افلاطون و اسطو به آراء برخی از فلاسفهٔ غـرب (کـه نسبت به فیلسوفان قدیم یونان، آنان را فلاسفهٔ جدید خوانده‌ایم) می‌پردازد و از میان ایـشان، رأی **امانوئل کانت** فیلسوف نامدار آلمانی را می‌آورد که گفته است:

«رفتارهای همجنس‌گرایانه، مایهٔ خوار داشت آدمی و هتک حرمت انسانیت هستند.»

نویسنده پس از گزارش رأی کانت، به نقل نظر یکی از فلاسفه معاصر انگلیس **راجر اسکروتن** می‌پردازد و از قول وی می‌نویسد:

«رفتارهای همجنس‌گرایانه، به دو دلیل مهم به لحاظ اخلاقی در خور نکوهش هستند. نخـست آنکه: روابط میان همجنس‌گرایان (خصوصاً مردان همجنس‌گرا) بـسیار سـطحی و ناپایـدار اسـت. دوم آنکه: روابط میان همجنس‌گرایان (خصوصاُ مردان همجنس‌گرا) به نحو نامتعـارفی بـی‌بنـد و بارانه است و نهایتاً به نوعی زندگی هرزه‌گرایانه می‌انجامد».

نویسنده هیچیک از این عیوب را نمی‌پذیرد و آنها را از نفس عمل جـدا مـی‌نمایـد و همچنـان همجنس‌گرایی را بی‌عیب و نقص می‌شمارد!

ما رأی کانت را صائب می‌شماریم. اما دربارهٔ نظر فیلسوف انگلیـسی، عقیـده داریـم کـه عیـوب برشمردهٔ وی از همجنس‌گرایی، عیوب عارضی است. یعنی چنانچه همجنس‌گرایان، روابطی پایدار و متعارف هم با یکدیگر داشته باشند، باز عمل آنها قبیح و مذموم شمرده می‌شود زیرا نفس عمل مزبور، عیب‌ناک و ناسالم است.

اما کانت مسئلهٔ مورد بحث را در دستگاه اخلاقی از فلسفه خود بـرده و بـه تحلیـل آن پرداختـه است. راه ما از او تا حدودی جدایی دارد ولی در نتیجه، به داوری وی می‌رسیم و همنجس‌گرایـی را ذاتاً– نه عارضاً– مایهٔ خوارداشت و هتک حرمت انسان می‌دانیم. به نظر ما، کمال انسانی اقتضاء می‌کند تا یک «مرد» خود را کاملا«مرد» دریابد همچنانکه یـک «زن» خـود را «زن» احـساس کند. همجنس‌گرایی، این تصویر را در زن و مرد خدشه‌دار می‌سازد و به ویژه مردان مفعول را وادار می‌کند که همانند زنان دلربایی نمایند و خود را تسلیم شهوات مردانهٔ دیگری سازند و نیز زنـان را به حرکات شبه مردان می‌کشاند. همجنس‌گرایی، مردان زن‌نما و زنان مردنما تحویل می‌دهد! چرا پزشکان اصرار دارند که «دوجنسی‌ها» را با عمل جرّاحـی بـه صـورت مـرد کامـل یـا زن کامـل درآورند؟ زیرا به خوبی دریافته‌اند که «دوگانگی شخصیت» در آنها مشکلات بسیاری ببار می‌آورد و بر تصمیم‌گیری‌های ایشان در زندگی، تأثیر منفی می‌گذارد. همجنس‌گرایی به شکل ملایمتری، اشخاص را به «دوگانگی شخصیت» سوق می‌دهد و چنانکه کانت گفته است مایهٔ هتک حرمـت انسان می‌گردد زیرا به «کسر شخصیت مرد و زن» می‌انجامد.

ایران– تهران: مصطفی حسینی طباطبایی
۱۳۸٤ هــ. ش